

**رموز التصوف والعرفان في شعر إقبال اللاهوري**  
**أ.د. ناهي عبد ابراهيم الزهيري م.م. مكّي خالد عبد الرزاق**  
**جامعة بغداد / كلية اللغات - قسم اللغة الفارسية**

التقديم: ٢٨٩ في ١٣/٩/٢٠١٧

القبول: ٥٣٢ في ١٥/١٠/٢٠١٧

**الملخص:**

يعد الشاعر الهندي (محمد إقبال اللاهوري) واحدا من الشعراء الكبار الذين لمع نجمهم في سماء شبه القارة الهندية في المائة عام الأخيرة؛ بل يمكن القول إنه أصبح ظاهرة أدبية كبيرة في عالم اليوم، وقد كتبت عنه مؤلفات وأبحاث كثيرة. من المظاهر المهمة في شعر إقبال انعكاس المفاهيم الصوفية والعرفانية في أشعاره وأفكاره. فجاء البحث بعنوان: (رموز التصوف والعرفان في شعر إقبال اللاهوري).

**Symbols of Sufism and Gratitude (Al-Irfan) in the poetry  
of Iqbal Al-Lahouri**

**Dr. Nahy Abid Ibrahim Al zhery**

**M. Makki Khalid Abdurzzaq**

**University of Baghdad / College of Languages / Department of Persian**

**Abstract**

The Indiana poet Mohammad Iqbal Al-Lahouri is one of the great poets who shined Like as star in the Indian subcontinent in the past 100 years. He became a distinguished literary phenomenon in today's world. Many literary works and were written about him. One of the important aspects of Iqbal's poetry is the reflection of mystical concepts and knowledge in his poems as was the case of Sufi scholars one of which is the great persian Sufi poet (Jalaluddin Al-Roumi). That is why the current research came under this title.

(symbols of Sufism and Gratitude (Al-Irfan) in the poetry of Iqbal Al-Lahouri).

## رموز تصوف و عرفان در شعر اقبال لاهوری

أ.د. ناهی عبد ابراهیم الزهیری م. م. مکی خالد عبد الرزاق

دانشگاه بغداد / دانشکده زبان - گروه زبان و ادبیات فارسی

پیشگفتار:

حمد و ستایش همیشگی به خدای بزرگوار و متعال که ما را به سبیل السلام هدایت فرمود، و نماز و سلام دائمین است بر حضرت پیغمبر و آل اطهار و اصحاب اخیار. و بعد:

اقبال لاهوری یکی از شاعران عالی قدر و بزرگ مایه در صد سال اخیر در شبه قاره هند؛ بلکه در جهان به شمار می رود. بلکه می توان گفت که ایشان یک پدیده ای بزرگ در جهان ادبیات جهانی گشته است. تا کنون بسیاری از نوشتگان جدید و همزمان در باره اقبال و ادب او نوشته اند و هنوز هم آبشخور آن به پایان نرسیده است. اقبال شهرت بزرگی در جهان دارد و اساتید لغت و ادب در همه جا او را ستایش کرده اند. در ایران اولین کسی که در باره اقبال و شعر او سخن گفت علامه علی اکبر دهخدا بود. او نظر دارد که اقبال برافراشت و توجه جمعیت هندوستان را به زبان فارسی و گویندگان بزرگ آن از مولوی، فردوسی، حافظ، و سعدی تا بابا فغانی جلب نمود. اساتید کلام و ادب فارسی دیگر نیز او را مدح گفتند مانند سعید نفیسی و محمد تقی بهار، و بدیع الزمان فروزانفر، و سلیم نسیری، و دیگران آن بسیارند<sup>(۱)</sup>.

**انعکاس و بازتاب مفاهیم صوفی و عرفانی در شعر اقبال خلی آشکار و واضح بوده** تا حدی که اقبال لاهوری، مولانا جلال الدین الرومی را بعنوان پیر و مرشد و شیخ خویش در سیر و سلوک زندگی خود دانست. و این مساله هم بطور آشکار و مخصوص در منظومه خویش (جاویدنامه) متجلی گردیده است. تاثیرات تصوف و عرفان در شعر و روش زندگی اقبال مقتصر بر مولوی نبود بلکه آن امتداد به بسیاری از اعلام تصوف و عرفان یافت. نیز از ویژگی های مخصوص شعر اقبال کثرت و شیوع اصطلاحات تصوف و عرفان در اشعار او است. این اصطلاحات صحنه ای بسیار وسیع در اشعار خویش گرفت که می توان ادعا نمود کمتر متنی یا قصیده ای داشت خالی از این تاثیرات است.

از این رو، عنوان این بحث (رموز تصوف و عرفان در شعر اقبال لاهوری) بود. بی گمان نیز مباحث و موضوعات این امر خیلی وسیع و بزرگ است ولی دو باحث موضوع را بطور مختصر و وافی مورد بحث و بررسی قرار داده اند.

یاد ذکر این است که روشی متبع در این پژوهش توصیفی و تحلیلی که مبتنی بر آوردن نمونه هائی از شواهد شعری بسته به اصل موضوع، و آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

این پژوهش شامل سه مبحث عمده ای است؛ اولین آنها بعنوان نگاهی عمومی در باره اقبال و مفهوم تصوف و عرفان است. مبحث دوم بعنوان منظور اقبال به تصوف و عرفان است. مبحث اخیر در باره اصطلاحات تصوف و عرفان که آن متضمن نمونه هائی از اشعار اقبال لاهوری که این اصطلاحات بطور واضح دیده می شود. و در خاتمه پژوهشگران بارزترین نتایجی را که بحث بدان رسیده است که از مهمترین آن این است اقبال لاهوری یک شاعر بزرگ در دوره ای جدید جهان بود. نیز او شاعر دانا و عارف بود که علوم تصوف و عرفان را بطور آشکار در اشعار خود تضمین نموده است.

باری، اگر به شعر اقبال نگاهی سریع بپردازیم ببینیم که آن سرشار از معانی عرفانی و صوفی نغز و زیبا است. و می توان با کمال آسانی گفت که اقبال لاهوری شاعر اسلام در قاره هندی و همه جهان اسلامی به شمار می رود زیرا تأثیر شاعران ایرانی واقع گشت مانند سنائی، و مولوی، و حافظ شیرازی و محمود شبستری.

پس می توان بی هیچ تردیدی گفت که اقبال لاهوری شاعر عارف بود، و در سخن خود مسائل تصوف و عرفانی جنبه قوی دارد.

واژه های کلیدی: اقبال لاهوری، شعر، رموز، اصطلاحات، تصوف، عرفان.

مبحث اول: نگاهی عمومی در باره اقبال و مفهوم تصوف و عرفان

مطلب اول: مختصری از زندگی اقبال

نژاد و نسب محمد اقبال به گروه ارجمند و مقام عالی می رسد که او از طبقه الباندیت که در کشمیر زندگی می کردند، بر می گرداند. یکی از نیاکان اقبال از برهمنان قرن هفتم به دین مبین و اسلام در دوره سلطان زین العابدین الیاس پادشاه مشرف شدند، و تحول وی از برهمنان به اسلام براهنمائی شیخ شاه از پیشوانان مسلمانان در دوره مغولی بوده است، و این دولت از بزرگان دولتهای اسلام در هندوستان برپاشده است (۲).

قبل از سه قرن از اکنون یک خانواده ای نامش (سبزو) از طایفه (براهنمه) بود، بالای کناره های کوه های (هملایا) که واقع در دره کشمیر در شمال کشور هند است، زندگی می کرده اند (۳). پدر اقبال یعنی شیخ (محمد نور) در میان کوه های (جامو) در همان منطقه کشمیر در میان طبیعت زیبا و دلچسب پرورش یافته است. او یک مرد دیندار بود. او تا عمر ۹۳ سال زندگی نموده و در سال ۱۹۳۰ م به درود زندگی گفته است (۴). پدرش

که مردی متدین و صوفی بود و در سیالکوت زندگی متوسط الحال را می گذارنید شبی پرنده شگرفی را در خواب دید که در نزدیک زمین پرواز می کرد و انبوه کثیری از مردم کوشش می کردند تا آنرا بگیرند ، ولی پرنده بسعی و کوشش بدست هیچ کس نیفتاد تا اینکه بطرف محمد نور آمد. او آنرا در آغوش گرفت (۵). او بعد از این خواب در تاریخ نوامبر سال ۱۸۷۷ برابر ذی القعدة سال ۱۲۹۲ هـ.ق محمد اقبال پا بعرضه وجود داشت (۶).

اقبال لاهوری در منطقه سیالکوت که آن یکی از شهرهای پنجاب غربی بدنیا آمد. نظراتی مختلف در باره تاریخ دقیق ولادتش هست . برخی آن را در نهم فوریه ۱۸۷۷ م که آن برابر با ذو القعدة از سال ۱۲۹۴ هـ.ق است نوشتند (۷) ، و آن مساوی با ۱۲۵۶ ش باشد (۸) . مجتبی مینوی آنرا در ۲۲ فوریه ۱۸۷۳ م که مطابق با ذی الحجه از سال ۱۲۸۹ هـ در بلده سیالکوت از بلاد پنجاب نزدیک شهر ( جناب ) دانست (۹). علامه عبد الوهاب عزام نیز این نظر را هم ترجیح می دهد که اقبال لاهوری در ۲۲ فوریه از سال ۱۸۷۳ بود که مساوی با ۲۴ از ماه ذی الحجه سال ۱۲۸۹ هـ است (۱۰). ما معتقد هستیم که نظر عزام نزدیکتر به صواب باشد . اقبال در همان شهر خود سیالکوت در مدرسه ( هیئت اعزامی اسکوتیه ) زیر تاثیر استاد روشنفکر خود ادیب ( میر حسن ) که اطلاعی بر ادبیات فارسی داشت گشته است ( ۱۱ ).

اقبال در دوره آشفته و بحرانی از تاریخ هندوستان سال ۱۸۷۳ در آسمان جاویدانه و سر فرازی ستاره درخشان برآمد که این ستاره شاعر فیلسوف بزرگ و حکیم هوشمند و دانشمند برجسته و سخنراننده سخنگوی و انقلابی بدیع و مسلم حق که محمد اقبال است شاعر بزرگ در بلده سیالکوت در منطقه پنجاب که رودهای روان که از کوهستان زیبا می آید ، که آواز و امواج آن حکایت داستان ازل و همیشگی می کند ، تولد یافته است (۱۲).

در آن زمان نواب میرزا خان داغ به عنوان شاعر بزرگ اردو شناخته می شد و بیشتر شعرای جوان چون اشعارشان را از تمام نقاط هندوستان جهت اعلام نظر و تصحیح پیش او می فرستادند . اقبال هم تصمیم گرفت چنین کار کند اما شاعر بزرگ داغ جوابش داد این است که اشعار شما به تصحیح و درستی احتیاج ندارد ( ۱۳ ) .

دوره تحصیلات اقبال از مکتب خانه ای که بطرز قدیم بود ، آغاز گردید ، ولی بعداً بر او یاد گرفتن زبان انگلیسی و علوم متداول وارد مدرسه ( سکاچ میشن اسکول ) در سیالکوت گردید. و چون هوش و قریحه قوی و وقاد داشت بنا بر این موفقیت های شایانی کسب نمود ، و در پنجم ابتدائی و سوم و پنجم متوسطه بدریافت جوایزی نایل گشت (۱۴). اقبال در سال

۱۸۹۵ برای گذراندن دوره لیسانس وارد دانشکده دولتی لاهور گردید. و درس فلسفه را در این دانشکده تدریس نمود (۱۵).

در سال ۱۸۹۵م اقبال وارد دانشکده دولتی لاهور شده، و به اخذ مدرک لیسانس ادبیات نایل آمد. او در این مدت مورد اهتمام و توجه خاور نویس مشهور پرفسور (سر توماس آرنولد) گشته است (۱۶).

در سال ۱۸۹۹م اقبال مدرک کارشناسی ارشد را در رشته فلسفه به دست آورد، برنده مدال طلای نفر اول این گروه گردید. سال بعد که قصیده ناله یتیم را در مجمع سالانه انجمن حمایت از اسلام خواند، بسیار مورد توجه قرار گرفت (۱۷).

اقبال در سال ۱۹۰۵م برای تحصیلات عالی به انگلستان بار سفر بسته، و وارد دانشگاه کمبریج گردید. و از آن دانشگاه به دریافت درجه فلسفه اخلاق نایل گشت. سپس به دانشگاه مونیخ در آلمان وارد شد و مدرک دکترا که بعنوان (توسعه و تکامل ما وراء الطبیعه دریران)، و به اخذ درجه دکترا موفق شد. و در اوربا سه سال اقامت کرد (۱۸).

#### آثار اقبال:

اقبال از آغاز عمر دارای فکر مستعد و ذهن وقاد بود و در اثر همین ذوق سرشار بود که او متوجه شعر گفتن شد، و از عهده درسهای مدرسه هم به مدرسه بخوبی بر آمد. از این رو قسمت بیشتر آثار او در شعر است، و بر طبق زیر:

۱. اسرار خودی: اولین منظومه فارسی اقبال است. که در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت و حاوی اساس فلسفه و افکار بزرگ اقبال است. او در آن به نمو و پرورش شخصیت که از آن به خودی تعبیر کرده است (۱۹).

۲. رموز بیخودی: این اثر مکمل کتاب اول یعنی اسرار خودی است و در سال ۱۹۱۶ انتشار یافته، و جنبه اجتماعی دارد، و این منظومه به زبان فارسی سروده است (۲۰).

۳. پیام مشرق: این اثر در سال ۱۹۲۳ انتشار یافت. و آن کتابی است که در پاسخ دیوان شرقی، غربی جوده سروده شده است. این اثر به دو قسمت دارد: یکی لاله طور حاوی يك صد و شصت دوبیتی است به شیوه وبر وزن دو بیتی های بابا طاهر. قسمت دوم (افکار) نام دارد، و به مسائل گوناگون مشتمل است (۲۱).

۴. زبور عجم: این اثر به همراه گلشن راز جدید در سال ۱۹۲۳ منتشر شد. زبور عجم از دو حصه بزرگ تشکیل شده در حصه اول ۶۸ و حصه دوم ۷۷ جمعاً ۱۴۵ شعر دارد (۲۲).

۵. گلشن راز جدید: مثنوی زیبایی است که حاوی پرسش و پاسخ فلسفی و منطقی و عارفانه است به گلشن راز اثر محمود شبستری توجه کرده است (۲۳).
۶. بندگی نامه: و این اثر نیز به مثنوی است.
۷. جاویدنامه: مشهورترین اثر شعر فارسی اقبال شناخته شده است، و در سال ۱۹۳۲ انتشار داد. موضوع آنست که گویندهء کتاب به راهنمایی جلال الدین الرومی در افلاک (عالم دیگر) به سیر می پردازد. و با عده ای از بزرگان جهان مانند جمال الدین اسد آبادی، سعید حلیم باشا، حلاج، غالب، و چند تن دیگر به صحبت می پردازد (۲۴).
۸. ارمغان حجاز: این کتاب به سال ۱۹۳۶ انتشار یافته، ارمغان حجاز حاوی دو قسمت است، قسمت اول فارسی و دارای قریب چهارصد دو بیتی است، قسمت دوم اردوست که يك ثلث بخش فارسی می باشد (۲۵). مجموعه ارمغان حجاز حاوی دو بیتی های به سبک بابا طاهر همدانی است که نظیر آنها را در زبور عجم نیز دیده می شود (۲۶).
۹. پس چه باید کرد ای اقوام شرق و مسافر: مثنوی پس چه باید کرده ای اقوام شرق، نیز بر وزن مولانا و به بحر (رمل) سروده، و در سال ۱۹۳۴ نشر گردیده. قسمت دوم تحت عنوان (مسافر) آمده است، و آن بازتاب سفرهای اقبال به چند نقطه و بویژه به افغانستان است (۲۷).

### مرگ اقبال:

- مرگ اقبال در ساعت ۵ بامداد روز پنجشنبه ۲۱ آوریل سال ۱۹۳۸ برابر ۲۰ صفر سال ۱۳۵۷ هـ.ق و اول اردیبهشت سال ۱۳۱۷ هـ.ش در شصت و يك سالگی اتفاق افتاد (۲۸). او قبل از وفاتش به مدت کمی رباعی زیر را سرود:
- سرود رفته باز آید که ناید      نسیمی از حجاز آید که ناید  
 سرآمد روزگار این فقیری      دگر دانای راز آید که ناید (۲۹)
- دکتر عبد الوهاب عزام این دو بیت را به دوبیت شعر عربی بر گرداند:
- نغماتٌ مضینَ لی، هل تعودُ      ونسیمٌ من الحجازِ سعیدُ  
 آذنتُ عیشتی بوشکِ رحیلِ      هل لعلمِ الأسرارِ قلبٌ جدیدُ (۳۰)
- واز اشعاری که همیشه اقبال آنرا در روزهای اخیر تکرار می کرده، اینست:
- نشان مرد مؤمن با تو گویم      چو مرگ آید تبسم بر لب او است  
 عزام نیز این بیت را بعربی برگرداند:
- آیة المؤمن أن یلقى الرّدی      باسم الثغر سروراً ورضا (۳۱)
- مطلب دوم: در ماهیت تصوف و عرفان:

تصوف مصدر باب (تفعل) عربی ، مصدری است که از اسم ساخته شده ، به معنی (صوف پوشیدن)، و (پشمینه پوشی) است (۳۲) . در باره تصوف واصل اشتقاق آن نظرهای مختلف هست . دکتر ضیاء الدین سجادی در کتاب خود ( مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف ) کلامی بسیار در باره آن رانده است . او گفت : (( از میان وجوه اشتقاق مختلفی که برای کلمه صوفی و تصوف بیان شده ، منسوب دانستن آن به ( صوف ) به معنی ( پشم ) ، از نظر قواعد صرفی عربی بیشتر قابل قبول است )) (۳۳) .

ابو القاسم قشیری در باره لفظ صوفی و متصوفه نوشت : (( واین نام غلبه گرفته است بر این طایفه ، گویند فلان صوفی است و گروه متصوفه خوانند و هرکه تکلف کند تا بدین رسد او را متصوف گویند و این اسمی نیست که اندر زبان تازی او را باز توان یافت با آن را اشتقاقی است ؛ و ظاهرترین آن است که لقبی است چون لقب های دیگر ، اما آنک گوید این از صوف است و تصوف صوف پوشیدن است ، چنانکه تقمص پیراهن پوشیدن ، این روی بود ولیکن این قوم به صوف پوشیدن اختصاص ندارند )) (۳۴) ، سپس قشیری نسبت صوفی و تصوف را به صُفّه مسجد پیغمبر (ص) و اهل صفه ، و ایضا نسبت آن را به صفا وصف ، از سوی نظر لغوی رد نماید (۳۵) .

استاد جلال الدین همائی در مقدمه کتاب (مصباح الهدایه) همه ء وجوه اشتقاق لفظه صوفی نقل نموده، و سر انجام رای داده که درستترین نظر در باره اشتقاق واژه (صوفی) همان منسوب بودنش به (صوف)؛ یعنی به معنی (پشم) است ، و چونکه بیشتر اهل تصوف لباس خشن و پشمی می پوشیدند ، بدین علت ( صوفی ) خوانده شده اند (۳۶) . این قول به نظر ما نزدیکترین قولی به صواب باشد .

مفهوم تصوف از سوی اصطلاح تعریفاتی بسیار و گوناگون دراد از آن جمله که آن ((پاکیزه کردن دل است از محبت ما سوی الله و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل و الاعتقاد بالأموارات و دور بودن از منهیات و مواظبت نمودن به فرموده رسول خدا - علیه الصلاة والسلام)) (۳۷) . ابو سعید ابو الخیر در باره آن گفت ((تصوف دو چیز است، یکسو نگرستن و یکسان زیستن)) (۳۸) . در کتاب کشف المحجوب تعریفاتی دیگر منسوب به ابو الحسین نوری (۳۹) ، و شبلی (۴۰) ، و شیخ الطایفه جنید بغدادی که از تصوف سؤالش کردند او پاسخ داد که آن یعنی با خدا باشی بی هیچ نفعی (۴۱) و گفت تصوف بر هشت خصلت بنا نهاده شده : سخا، رضا ، صبر ، اشاره ، غربت ، پوشش پشمی ، سیاحت ، فقر

، وگفت ما تصوف از قیل و قیل نگرفتیم ، از گرسنگی یا فتیم و دست برداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود (٤٢) .

در کشف اصطلاحات الفنون تهانوی آمده است ((الصوفی عند أهل التصوف هو الذى فان بنفسه، باق بالله تعالى، مستخلص من الطبائع، متصل بحقیقة الحقائق، والمتصوف هو الذى يجاهد لطلب هذه الدرجة والمتصوف هو الذى يشبه نفسه بالصوفى والمتصوف لطلب الجاه والدنيا وليس بالحقیقة من الصوفى والمتصوف)) (٤٣) ؛ یعنی صوفی کسی که خودش را در خودی خود فانی کند و به آستانه خداوند بسته می ماند ، از طبایع و عادات آزاد باشد و به حقیقه حقایق پیوسته می باشد . متصوف کسی است که تلاش می شود تا به این پایه برسد، اما صوفی نما کسی است که خود را از جهت ریا و ریاست و برای جاه و جایگاه و از بهر مال و دنیا به صوفی و متصوف تشبیه می کنند ولی در حقیقت او نه صوفی و نه متصوف است. عرفان از سوی لغت (ع مص) شناختن و دانستن بعد از نادانی. شناختن. باز شناختن. معرفت. شناخت. شناسایی آگاهی (٤٤).

عرفان نیز که اسم فاعل آنرا عارف می گویند صیغه ای مصدر عربی است به معنی شناختن یا باز شناختن (٤٥). و از جهت اصطلاح می توان گفت که ((عرفان به دو طریق میسر است: یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از صفات به ذات؛ و این مخصوص علماست؛ دوم به طریق تصفیه باطن و تجلیه سر از غیر و تحلیه روح؛ و آن طریقت معرفت خاصه انبیا و اولیا و عرفاست؛ این نوع معرفت کشفی و شهودی غیر از مجذوب مطلق، هیچ کس را میسر نیست، مگر به سبب طاعت و عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی، غرض از ایجاد عالم، معرفت شهودی است که بسبب طاعت و عبادت حاصل می شود نه معرفت استدلالی)) (٤٦).

#### تفاوت تصوف و عرفان:

معلوم است که این دو واژه بطور اغلب باهم در منابع تصوف و عرفان می آیند. ولی آنها از لحاظ معنی و اصطلاح اختلافاتی دارند؛ به این معنی که تصوف روش و طریقه ای زاهدانه ای است بر اساس مبانی شریعت و تزکیه نفس و دور شدن از اعراض دنیا از بهر رسیدن و وصول به حق و سیر به طرف کمال، اما عرفان یک مکتب فکری و فلسفی متعالی و ژرف برای شناختن حق و شناخت حقایق امور و مشکلها و رموز علوم است (٤٧). شیخ ابو

علی ابن سینا در کتاب خود الاشارات در باره زاهد و عارف نوشت: ((المُعْرَضُ عَنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَطَبِيبَاتِهَا يَخْصُ بِاسْمِ الزَّاهِدِ، وَالْمَوَاطِبِ عَلَى فِعْلِ الْعِبَادَاتِ مِنَ الْقِيَامِ وَالصِّيَامِ وَنَحْوِهَا مِمَّا يَخْصُ بِاسْمِ الْعَابِدِ، وَالْمُنْتَصِرِفِ بِفِكْرِهِ إِلَى قَدَسِ الْجَبْرُوتِ. مُسْتَدِيمًا بِشُرُوقِ نُورِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ يَخْصُ بِاسْمِ الْعَارِفِ، وَقَدْ يَتَرَكَّبُ بَعْضُ هَذِهِ مَعَ بَعْضٍ)) (۴۸). یعنی کسی که از پول دنیا و ملذات و خوشی های حیات زاهد نام دارد، و کسی که بر پرستی و عبادت خدا مواظبت دارد، عابد را می نامند، و کسی که در قدس جبروت مشغول باشد و اهتمامی خود بر آن منحصر باشد و همیشه حالت تابش و تبیین نور حق در درونش هست، او را عارف می نامند و برخی از این با آن آمیختگی دارد. پس عارف مقام والاتر و بالاتر از صوفی دارد، و می توان گفت که هر عارف صوفی باشد ولی هر صوفی عارف نیست (۴۹).

### مبحث دوم: منظور اقبال به تصوف و عرفان

#### مطلب اول: انتقاد اقبال به رسوم منحرف در آداب تصوف و عرفان

تصوف و عرفان را از یک نگاه می توان تلاشهای انسان نامیده برای رسیدن به استقرار و آرامش و خوشحالی روحی و مجاهدت انسان هائی که بر اساس فطرت، حب عشق و معنویت را در درون خویش زنده نگه داشته و از کشمکش ها و غوغائی زمانه به ستوده اند (۵۰).

مساله ای دیگر شایان تذکر است که میراث شگرف تصوف یا صوفیه منحصر به عرفان و ادب اهل تصوف نبود بلکه آرای صوفی ها در فرهنگ و آداب و امثال و تربیت و پرورش مسلمانان جهان نیز تاثیر بزرگ داشته است و از جمله انتشار و رواج فکر قناعت و رضا، و اندیشهء توکل و تسلیم که بسیاری از شرقی ها را به خاکساری و درویش نهادی رهنمون شده است تا حد زیادی از مرده ریگ صوفیه بشمار است. با این همه سرمایه این میراث در حقیقت عرفان و ادب قوم است که بر رسی ارزش آن برای دریافت پایه واقعی فرهنگ اسلامی ضرورت تمام دارد (۵۱).

در دوره ای که شاعر اسلام اقبال لاهوری زندگی میکرده بسیاری از اهل تصوف عقاید و مفاهیم درست و ناب عرفان اسلامی را با اعتقادات یا رسومات ملل دیگر آمیخته بودند. اقبال لاهوری، این مفاهیم منحرف را رد کرده، و همیشه آنها مورد انتقاد قرار می داده است (۵۲).

ازین رو، بعضی معتقدند که اقبال بدین علت، تصوف و عرفان را بطور کامل انکار می کند. ولی نظری ژرف و عمیق به تألیف و اشعار اقبال بدین نتیجه می رساند که اقبال لاهوری، عرفان و تصوف را، بطور خوب می شناخته بلکه نسبت به آنها ارادت مخصوصی داشته بود. اقبال اعتقاد داشت که ورود عقاید و رسوم منحرف غیر اسلامی در آداب و روش تصوف و مفاهیم عرفان اسلامی، مخصوصاً در سر زمین شبه قاره هند که آن میهن اصلی اقبال لاهوری بود، نقش مخرب و تاثیرات ناخوبی در آن داشته است؛ لذا این انحرافات را بطور شدید مورد تهاجم و انتقاد قرار داد. او اعتقاد دارد که آنها تاثیرات مخرب در جمود و رخوت فکری و عملی مسلمانان دارد (۵۳). از اینجا، وی را واداشت تا بیزاری خود را از این طبقه اعلام کند. او در بسیاری از کتابات و اشعار خویش آنها را مثل گرگ خونخوار توصیف نمود که گفت:

عالمان از علم قرآن بی نیاز	صوفیان درنده گرگ و مردراز
گرچه اندر خانقاهان های وهوست	کو جوانمردی که صهبا در کدوست (۵۴)
نیز ایشان را متهم می کرد که قرآن را بر وفق رای واهوای خود تفسیر میکنند:	
به بند صوفی و ملا اسیری	حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیتش تو را کاری جز این نیست	که از یاسین او آسان بمیری (۵۵)
ز من بر صوفی و ملا سلامی	که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تاویلشان در حیرت انداخت	خدا و جبرئیل و مصطفی را (۵۶)

نیز آنها در پی مناصب و جاه و جایگاه دنیوی هستند که گوید:

شیخ در عشق بتان اسلام باخت	رشته ای تسبیح از زنار ساخت
پیرها پیر از بیاض مو شدند	سخره بهر کودکان کو شدند
دل ز نقش لا اله بیگانه ای	از صنم های هوس بتخانه ای
می شود هر مو درازی خرقه پوش	آه ازین سودا گران دین فروش
با مریدان روز و شب اندر سفر	از ضرورت های ملت بی خبر
دیدها بی نور مثل نرگس اند	سینه ها از دولت دل مفلس اند
واعظان هم صوفیان منصب پرست	اختیار ملت بیضا شکست
واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت	مفتی دین مبین فتوی فروخت (۵۷)

اقبال همیشه مسلمان را به روش و برنامه قرآن در عیش و حیات دعوت می کرده ، و او را از راه انحراف مدعیان تصوف زنهار می دهد :

گر تو می خواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز به قرآن زیستن
صوفی پشمینه پوش حال مست	از شراب نغمه ی قوال مست
آتش از شعر عراقی در دلش	در نمی سازد به قرآن محفلش
از کلاه و بوریا تاج و سریر	فقر او از خانقاهان باج گیر
واعظ دستان زن افسانه بند	معنی او پست و حرف او بلند
از خطیب و دیلمی گفتار او	با ضعیف و شاذ و مرسل کار او
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب	تو ازو کامی که می خواهی بیاب (۵۸)

او مدعیان تصوف را متهم ساخته که آنها منابع اسلامی را دام شکار خلق قرار داده‌اند.

نه با ملا نه با صوفی نشینم	تو می دانی نه آنم من نه اینم
نویس الله، بر لوح دل من	که هم خود را هم اورا فاش ببینم (۵۹)
دل ملاً گرفتار غمی نیست	نگاهی هست در چشمش نمی نیست
از آن بگریختم از مکتب او	که در ریگ حجازش زمزی نیست (۶۰)

### مطلب دوم : خصایص عرفان اقبال لاهوری

تصوف و عرفانی که اقبال لاهوری مطرح می کند این است که آن پویا و فعال و آدمی ساز می باشد که شور و مستی نیز در آن موج می زند. به نظر لاهوری عارف عالم دین حقیقی آنکه خودش را در زمینه ای تنگ مسجد و خانقاه و اعتکاف و عزلت گیری اسیر نمی نماید؛ بلکه باید در فضای اجتماع ببرد و تاثیر بزرگی در آن بگذرد. او معتقد است که مومن باید همیشه از آبشخور قرآن سرچشمه می گیرد که گوید :

زرزی حکمت قرآن بیاموز	چراغی از چراغ او بر افروز
ولی این نکته را از من فرا گیر	که نتوان زیستن بی مستی و سوز <sup>(۶۱)</sup>
از این رو او معتقد است که عارفان باید داشتن شور و ذوق عارفانه دارند:	
عطا کن شور رومی سوز خسرو	عطا کن صدق و اخلاص سنایی (۶۲)

اقبال صمت وسکوت و بی نباهتی قلندران را نشانهء فروتنی آنها نمی داند؛ بلکه آن نشانهء بی حاصل بودن شیوه و عملشان است. او در بارهء ایشان گوید:

قلندر میل تقریری ندارد      به جز این نکته اکسیری ندارد  
از آن کشت خراب حاصلی نیست      که آب از خون او شبیری ندارد (۶۳)  
اقبال نیز مفاهیم نادرستی و انحرافات صوفیه را بویژه در اعصار اخیر دوری ایشان از نور و روشن قرآن می داند که گوید:

به بند صوفی و ملا اسیری      حیات از حکمت قرآن نگیری  
به آیاتش تو را کاری جز این نیست      که از آیات او آسان بمیری (۶۴)

### مبحث سوم : اصطلاحات تصوف و عرفان در شعر اقبال لاهوری

#### مطلب اول : ارادت اقبال به عارفان بزرگ اسلامی

اقبال لاهوری ارادت مخصوص به عارفان بزرگ اسلامی داشت ز بی شك ذکر همه ایشان صفحات بسیار احتیاج دارد ولی ما بطور مختصره بدانها اشاره خواهیم نمود. و از مهمترین بلکه بزرگترین و برترین ایشان شاعر بزرگ معروف و نام آور جلال الدین رومی است مشهور به مولانا. ذکر مولانا در اشعار اقبال یک پدیده ای ظاهر و آشکار به شمار می رود. او همیشه مولانا را بعنوان (مرشد کامل) می دانست که او بطور کامل با قرآن آشنا و مانوس می باشد، و در منظومهء (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر      کاروان عشق و مستی را امیر  
منزلش برتر ز آب و آفتاب      خیمه را از کهکشان سازد طناب  
نور قرآن در میان سینه اش      جام جم شرمنده از آئینه اش (۶۵)  
چو رومی در حرم دادم اذان من      ازو آموختم اسرار جان من  
به دور فتنه ی عصر کهن او      به دور فتنه ی عصر روان من (۶۶)  
و بر زبان رومی مسلمانان را به طهارت دلها از گمان ها و شوائب دعوت می نمود:  
گفت رومی از گمان ها پاک شو      خو گر رسم و ره افلاک شو  
ماه از ما دور و ما آشناست      این نخستین منزل اندر راه ماست (۶۷)  
او هم زمین عرب را بر زبان رومی ستایش می کند :  
من به رومی گفتم : این صحرا خوش است      در کُهستان شورش دریا خوش است

من نیابم از حیات این جانشان      از کجا می آید آواز اذان ؟  
 گفت : رومی این مقام اولیاست      آشنا این خاکدان با خاک ماست (۶۸)  
 اقبال رومی را بردرندهء پردها را توصیف می کرد وگوید :  
 روح رومی پرده ها را بردرید      از پسِ گُه پاره ای آمد پدید  
 طلعتش رخشنده مثل آفتاب      شیبِ او فرخنده چون عهد شباب (۶۹)  
 او نیز رومی را دانای راز توصیف نمود وگفت :  
 من به رومی گفتم : ای دانای راز      بر رفیقِ کم نظر بگشای راز  
 گفت : این پیکر چو سیم تابناک      زاد در اندیشه ی یزدان پاک  
 باز بی تابانه از ذوقِ نمود      در شبستانِ وجود آمد فرود  
 هم چو ما آواره و غریت نصیب      تو غریبی من غریبم او غریب (۷۰)  
 رومی آن عشق و محبت را دلیل      تشنه کمان را کلامش سلسبیل  
 گفت : آن شعری که آتش اندروست      اصل او از گرمی الله هوست (۷۱)  
 و همیشه اشعار او را مدح و ستایش می کرد که گوید:  
 به کام خود دگر آن کهنه می ریز      که با جامش نیر زد مُلکِ پرویز  
 ز اشعار جلال الدین رومی      به دیوار حریم دل بیاویز (۷۲)  
 گفت : رومی خیز و گامی پیش نه      دولت بیدار را از کف مده  
 باطنش از ظاهر او خوشتر است      در قفارِ او جهانی دیگر است (۷۳)  
 ز رومی گیر اسرار فقیری      که آن فقر است محسود امیری  
 حذر زان فقر و درویشی که از وی      رسیدی بر مقامِ سر به زیری (۷۴)  
 پیر رومی آن سراپا جذب و درد      این سخن دانم که با جانش چه کرد  
 از درون آهی جگر سوزی کشید      اشک او رنگین تر از خون شهید (۷۵)  
 پیر رومی سوره ی طه سرود      زیر دریا ماهتاب آمد فرود (۷۶)  
 خودی تا گشت مهجور خدائی      به فقر آموخت آداب گدائی  
 ز چشم مستِ رومی وام کردم      سُروری از مقام کبریائی (۷۷)  
 حرف رومی در دلم سوزی فکند      آن پنجاب آن زمینِ ارجمند (۷۸)

او نیز در شعری که پسرش را بدان خطاب می کرد به عنوان (خطاب به جاوید) گوید:

گر نیابی صحبت مرد خبیر      از آبِ وجد آنچه من دارم بگیر

بیر رومی را رفیقِ راه ساز      تا خدا بخشد تو را سوز و گداز  
زآنکه رومی مغز را داند زیوست      پای او محکم فتد در کوی دوست (۷۹)

واز عارفان دیگری که لاهوری از ایشان نام برده، وارادت خویش را بدانها توضیح نموده بر وفق زیر است: (فضیل، وجنید، ویا یزید، وبو سعید، وشبلی، غزالی، سنایی- عطار، امیر خسرو دهلوی، حلاج، وغالب، وقره العین الطاهرة، و ملا طاهر کشمیری ...).

زائران این مقام ارجمنند      پاک مردان از مقامات بلند  
پاک مردان چون فضیل و بو سعید      عارفان مثل جنید و یازید (۸۰)

و در جای دیگر اشاره می کند به یازید و شبلی:

فرد از توحید لاهوتی شود      ملت از توحید جبروتی شود  
بایزید و شبلی و بوذر ازوست      امتان را طغرل و سنجر ازوست (۸۱)

امام غزالی:

تا غزالی درس الله هو گرفت      ذکر و فکر از دودمان او گرفت (۸۲)

سنایی :

خفته در خاکش حکیم غزنوی      از نوای او دل مردان قوی  
آن حکیم غیب آن صاحب مقام      ترک جوش، رومی از زکروش تمام  
من زبیدا، او ز پنهان، در سرور      هر دو را سرمایه از ذوق او حضور  
او نقاب از چهره ی ایمان گشود      فکر من تقدیر مؤمن و نمود  
هر دو را از حکمت قرآن سبق      او زحق گوید من از مردان حق  
در فضای مرقد او سوختم      تا متاع ناله اندوختم  
گفتم ای بیننده ی اسرار جان      بر تو روشن این جهان و آن جهان (۸۳)  
می روشن زتاک من فرو ریخت      خوشا مردی که در دامانم ریخت  
نصیب از آتشی دارم که اول      سنائی از دل رومی بر انگیخت (۸۴)

او نیز اشاره به سنائی و رومی بار دیگر می کند :

عطا کن شور رومی ، سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنائی  
چنان با بندگی در ساختم من نگیرم گر مرا بخشی خدائی (۸۵)

ملا ظاهر کشمیری:

شاعر رنگین نوا طاهر غنی فقر او باطن غنی، ظاهر غنی  
نغمه ای می خواند آن مست مدام در حضور سید والا مقام (۸۶)

از کسانی که ذکر ایشان بطور واضح در اشعار اقبال آمده **حلاج** ، **وغالب** ، **وقرة العین**  
**ظاهره** است که ایشان به خوبی در دیوان اقبال یاد شده اند.

اقبال گوید :

غالب وحلاج وخاتون عجم شورها افکنده در جان حرم  
این نواها روح را بخشد ثبات گرمی او از درون کاینات (۸۷)

و اشاره به مقولهء **مشهور حلاج** (أنا الحق) می کند که گوید:

انا الحق جز مقام کبریا نیست سزای او چلیبا هست یا نیست  
اگر فردی بگوید سرزنش به اگر قومی بگوید ناروا نیست (۸۸)  
به آن ملت انا الحق سازگار است که از خورش نم هرشاخسار است  
نهان اندر جلال او جمالی که او را نه سپهر آینه دار است (۸۹)  
به جام نو کهن می از سبو ریز فروغ خویش را بر کاخ وکو ریز  
اگر خواهی ثمر از شاخ منصور به دل لا غالب الا الله فرو ریز (۹۰)

او اشاره ای در یک جا به **رومی و جامی** هم دارد که گوید :

مرا از منطق آید بوی خامی دلیل او دلیل نا تمامی  
به رویم بسته درها را گشاید دو بیت از پیر رومی یا ز جامی (۹۱)

اقبال نیز به **جامی و عراقی** دلبستگی بسیار داشته است:

گهی شعر عراقی را بخوانم گهی جامی زند آتش به جانم

ندانم گرچه آهنگ عرب را شریکِ نغمه های ساریانم (۹۲)

**مطلب دوم :** نمونه هائی از کار برد اصطلاحات تصوف و عرفان در شعر اقبال

واژگان مخصوص اهل تصوف و عرفان اعم از اصطلاحات ، نام مقامات و احوال ، در قرون گذشته بویژه در قرن هفتم هجری همراه با فرهنگ صوفیه در ادبیات فارسی مکانت مخصوصی برای خود یافته است . به طوری که کمتر کتابی یا تالیفی در زمینه ادب و اخلاق و علوم اجتماعی یا فلسفی و دیگر از آنها را در آن زمان می توان جست که الفاظ صوفی ها در آن استفاده نشده باشد (۹۳) .

معلوم است این الفاظ تنها بسته به اهل تصوف نیست بلکه صوفیان از آنها معانی مخصوص را دریافت می نمودند و دیگر اقشار مردم دریافته اند از کلمه معنای ظاهری آن بود (۹۴) . واز سوی دیگر می توان گفت که عرفان یعنی شناسانی و مراد شناسایی حق است . و نام عملی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات اوست . رویهمرفته راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده اند عرفان می نامند و عرفان و شناسایی حق بر و طریق مسیر است یکی به طریق استدلالی از اثر به مؤثر واز فعل به صفت واز صفات بذات واین مخصوص علماء است ، و دوم طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح وآن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاء و عرفا است و این معرفت کشفی و شهودی را غیر از مجذوب مطلق هیچ کسی را میسر نیست ، وگر بسبب طاعت و عبادت قالبی و نفس و قلبی و روحی و سری و خفی و غرض ایجاد عالم معرفت شهودی است (۹۵) .

عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی مراحل طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر وفق استعداد خود آگاهی حاصل کند ، و اختلاف و تفاوت آنها با حکما اینست که فقط رد و استدلالی عقلی نمی کردند؛ بلکه مبنای ایشان بر شهود و کشف است (۹۶) .

یکی از مهمترین ابعاد و مشخصات شخصیت اقبال بُعد عرفانی و به تعبیر خودش تجربه های درونی و باطنی اوست که اندک توجهی و اهتمام به مجموعه آثار و اشعار او نگاهی به عوامل اقلیمی و تاریخی و فرهنگی روزگار او این وجهه صوفیه شخصیت اقبال را چنان مسلم و غیر قابل انکار می کند . که جایی برای بحث و اثباتش نمی ماند و مجال شك و تردیدی را باقی نمی گذارد ، و مسلم می نماید که او عرفان و تصوف را به خوبی می شناخت . پس از آنچه در این مجال اندک و گفتار کوتاه ، مطرح است تلقی اقبال از عرفان و نشان دادن

جایگاه و موضع و موقعیت او در این وادی بیان و کیفیت ورود و وقوف و انس و آشنایی او در این ساخت (۹۷).

اقبال هنگامیکه با چشمهء زلال فلسفه و علوم انسانی آشنا شد و در جریانهای فلسفی که به اسلام راه یافته بود امعان نظر کرد هیچ يك از آنها را مفید تر و درخشانده تر و نورانی و مؤثر از روش عرفان اسلامی در تفسیر حیات و وسعت ندید و سر انجام به این نتیجه رسید که هر طنین و نغمه ای دل بدان پاسخ نگوید، یا روح به خاطرش منفعل نگردد، نوعی اربوجی و بیهودگی بوده و محکوم به فناست (۹۸).

اهتمام و ارادت بزرگ اقبال به عارفان و استفاده ایشان از اصطلاحات آنها در تصوف و عرفان را در اشعار خود می توان یک برهان و دلیلی درست بر صحت و سلامت این ادعا دانست که اقبال لاهوری همیشه دفاع از عرفان اسلامی خالص و ناب که سر نهایتش شکوفایی انسان و کمالات دنیوی و اخروی اوست، می کند. از این رو اقبال اصطلاحات عرفانی را در اشعار خود برای بیان معانی لطیف و نغزی که بسته به علوم دینی و عرفانی بهره می جست. البته در علوم تصوف داشتن ( پیر و مرشد ) از موارد عمده به شمار می رود، که سالک و مرید را در راه و سلوکش راهنمایی می نماید چون بی شیخ امکان ضلالتی وجود دارد. شیخ گلایی هجویری در باره آن گوید: ((اما متصوف جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد و از بزرگی ادب نیافته.)) (۹۹) .

اقبال در باره همین معنی گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر	کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز آب و آفتاب	خیمه را از کهکشان سازد طناب (۱۰۰)
پیر رومی را رفیق راه ساز	تا خدا بخشد تو را سوزو گداز
زانکه رومی مغز را داند زیوست	پای او محکم قند در کوی دوست (۱۰۱)
ز اشعار جلال الدین رومی	به دیوار حریم دل بیاویز (۱۰۲)

اقبال همیشه متأثر بنظر و اقوال و حال عارفان است ؛ لذا زندگی بی مستی و انفعال و سوز را نمی پسندد، این مساله هم در کلام عارفان دیده می شود که او گوید :

ولی این نکته را از من فراگیر	که نتوان زیستن بی مستی و سوز (۱۰۳)
بسوزد مؤمن از سوز وجودش	گشود هرچه بستند از گشودش
جلال کبریائی در قیامش	جمال بندگی اندر سجودش (۱۰۴)

یکی از اصطلاحات مهمی تصوف و عرفان که بازتاب مخصوص در اشعار اقبال داشت ( خلوت و گوشه نشینی ) است. بی شک که خلوت نزد علمای تصوف و عرفان جای

بزرگی داشت که (( مذهب سفیان ثوری و ابراهیم ادهم و داود طایی و فضیل عیاض و سلیمان خواص و یوسف اسباط و حدیف مرعشی و بشر حافی و بسیاری از متقیان و بزرگان، آنست که عزلت و زاویه گرفتن فاضل تر از مخالفت است )) (۱۰۵) .  
اقبال در باره آن گوید :

چو دیدم جوهر آئینه ی خویش      گرفتم خلوت اندر سینه ی خویش  
از این دانشوران کور و بی ذوق      رمیدم با غم دیرینه ی خویش (۱۰۶)  
اقبال سؤالاتی را که جواب آنها بر فلاسفه و اهل منطق سخت باشد از عارفان می گرفت  
مرا از منطق آید بوی خامی      دلیل او دلیل نا تمامی  
به رویم بسته درها را گشاید      دو بیت از پیر رومی یا ز جامی (۱۰۷)  
معلوم است نیز در تصوف و عرفان سالک و مرید همیشه احتیاج بزرگی به ( پیر یا شیخ )  
دارد . اقبال لاهوری در باره آن گوید :

پیر رومی را رفیق راه ساز      تا خدا بخشد تو را سوز و گداز (۱۰۸)  
پیش خود دیدم سه روح پاکساز      آتش اندر سینه شان گیتی گداز  
در بر شان حله های لاله گون      چهره ها رخشنده از سوزِ درون (۱۰۹)  
پس اصطلاحات تصوف و عرفانی که اقبال در اشعار خود بکار برده بسیار است .  
واگر ما همه این اصطلاحات را بطول مفصل به بحث و بر رسی می کنیم احتیاج به  
صفحات طولانی دارد ؛ لذا بحث ما مقتصر بر برخی یا نمونه هائی از این اصطلاحات  
خواهد بود که بر طبق زیر است :

راه شب چون مهر عالمتاب زد      گریهء من بر رُخ گل آبرد (۱۱۰)  
رُخ : پیدایش و ظهور تجلیات جمال الهی است بصفه لطف ، مانند لطیف و رؤوف و تواب  
و محیی ، و هادی ، و وهاب است <sup>۱۱۱</sup> و نیز میتوان گفت که آن هم در شعر عرفانی اشارت  
است به نقطه وحدت من حیث هی که شامل خفا و ظهور و کمون و بروز است <sup>(۱۱۲)</sup> .  
اقبال گوید :

نا امید استم زیاران قدیم      طور من سوزد که می آید کلیم (۱۱۳)  
طور: مراد از طور ایمن سینهء منشرح است به اسلام و مراد از ایمن جانب وجهت عقل است  
. خدای متعال می فرماید (( وَتَادِيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا )) سورة مریم : ۵۲  
(۱۱۴) .

اقبال گوید :  
نغمهء من از جهان دیگر است      این جرس را کاروان دیگر است (۱۱۵)

جرس : جرس ناقوس وزنگ را گویند و در اصطلاح اجمال خطابست از قهر، در سطحیات گوید: چرا سر تنزیه به قدم در حدت گویی؟ نه بچشم یکتایی بین فرد را فرد دیدی و از زبان جرس صفت صوت الست شنیدی (١١٦).

اقبال گوید :

شمع سوزان تاخت بر پروانه ام      باده شبخون ریخت بر پیمانه ام (١١٧)

شمع نزد صوفی ها اشاره به دو اصطلاح عرفانی نزد صوفیان دارد که ، نور الهی را گویند و نیز اشاره به پرتو نور الهی است. که می سوزد دل سالک را و نیز اشارت به نور عرفانست که در دل صاحب شهود افروخته می شود. و آن دل منور کند و شمع الهی قرآن مجید را گویند (١١٨). و دیگر ( پیمانه ) : و پیمانه، باده حقیقت را گویند و چیزی را گویند که در وی مشاهده انوار غیبی کنند و ادراک معانی نمایند که دل عارف باشد (١١٩).

اقبال گوید :

ذره از خاک بیابان رخت بست      تا شعاع آفتاب آرد بدست (١٢٠)

شعاع وجود و تجلیات انوار خداوندی در مقام تابش بر دلهای عارفان است. و (آفتاب) آفتاب جلال تابش انوار جبروت الهی نگاه کن تا از مغارب ازل آفتاب جلال باز آید. آفتاب عزت دین، و آفتاب وجود رجوع به آفتاب جلال شود (١٢١).

اقبال گوید :

خیز و در جامم شراب ناب ریز      بر شب اندیشه ام مهتاب ریز (١٢٢)

شراب : یعنی شراب تجلیات عشق را گویند با وجود اعمال که مستوجب ملامت باشد، مخصوص اهل کمال است که اخص اند در کفایت سلوک (١٢٣). نیز شراب استناد به قرآن مجید و مقولات اسلامی از مقوله های اخروی و جهان باقی است . و آن هم بسته به اهل کمال است (١٢٤).

اقبال گوید :

گفت ای دیوانه ارباب عشق      جرعه گیر از شراب ناب عشق (١٢٥)

جرعه : مقام سیر را گویند که سالک دریابد و نیز اسرار و مقاماتی را که از سالک پوشیده مانده باشد و (عشق) یعنی میل مفرط است و اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است یعنی فرط حب و دوستی است (١٢٦).

اقبال گوید :

چون جرس آخر زهر جزو بدن      نالهء خاموش را بیرون فکن (١٢٧)

ناله ، مناجات را می گویند. یعنی مناجات خدای تعالی (١٢٨).

اقبال گوید :

وسعت ایام جولانگاه او آسمان موجی زکرد راه او (۱۲۹)  
 موج : اشاره به تجلیات وجود مطلق است که از هر مرتبتی جهانی بیدار گردد. وعالم و آدم  
 همه امواج وجود مطلق اند (۱۳۰).

اقبال گوید :

طور موجی از غبار خانه اش کعبه را بیت الحرم کاشانه اش (۱۳۱)  
 کعبه : اشاره به توجه دل به سوی خداوند است و مقام وصل را نیز گویند وتوجه دل است  
 به محبوب ومعشوق (۱۳۲).

اقبال گوید :

خاک نجد از فیض او چالاک شد آمد اندر وجد وبر افلاک شد (۱۳۳).

اقبال گوید :

ای من از فیض تو پائنده: نشان تو کجاست؟

این دو گیتی اثر ماست جهان تو کجاست ؟ (۱۳۴)

فیض : ریختن و دادن و باران زیاد است، ولی آن در اصطلاح عرفانی به معنی القای امری  
 در دل به وسیله الهام است که با زحمت کسب است و اطلاق فعل فاعلی شد وهم میتوان  
 گفت که واژه فیض یعنی تجلیات رحمانی والهی است (۱۳۵).

اقبال گوید :

از محبت چون خودی محکم شود قوتش فرمانده عالم شود (۱۳۶)

از محبت جذبه ها گردد بلند ارج می گیرد ازو نا ارجمند

بی محبت زندگی ماتم همه کاروبارش زشت و نامحکم همه (۱۳۷)

محبت : محبت ولایتی است که از معشوق به عاشق می رسد و باطن او را به جمال گرایش  
 می دهد . در این حالت است که سالک ، رضایت محبوب را می خواهد و میل به دیدار او  
 می شود . خدای متعال می فرماید (( وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ )) سورة البقرة : ۱۶۵.  
 (۱۳۸) . محبت نیز دوستی و مانند سایر وجدانیات ظاهره الانیه وخفیه الماهیه است، عبارت از  
 غلیان دل است. در مقام اشتیاق به لقای محبوب (۱۳۹).

اقبال گوید :

صورت برقی که بر کهسار ریخت شیخ سیل آتش از گفتار ریخت (۱۴۰)

شیخ : یعنی انسان کامل است که در علوم شریعت و طریقت و حقیقت کامل شده است. و یعنی نیز مراد از شیخی درجهء بثابت نبوت است و شیخ نایب است. و باید در مردد تعرف کند و آینه دل او را صاف کند (١٤١).

اقبال گوید :

فطرتش روشن مثال ماهتاب گشت از بهر سفارت انتخاب (١٤٢)

فطرت : یعنی خلقت شرس، صلت، خوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند (( کل انسان یولد علی الفطرة )) (١٤٣).

اقبال گوید :

بهر عامل حلقهء زنجیر جست از قلندر عفو این تقصیر جست (١٤٤)

قلندران که به تسخیر آب و گل کوشند زشاخ باج ستانند و خرقة می پوشند (١٤٥)

قلندر: مراد از قلندری تجرید از کونین است و تفرید از دارین، حلقه مرتبه تفصیل و تجنیات الهی است (١٤٦).

اقبال گوید :

جذب و استیلا شعار قوت است فتح را از آشکار قوت است (١٤٧)

جذب : عبارت از تغرب بنده است بمقتضای عنایت خداوند در طی منازل بسوی حق برون رنج و سعی خودش که همه چیز از طرف خداوند راه او فراهم شده است (١٤٨).

اقبال گوید :

بر تخیلهائی ما فرمان رواست جام او خواب آورد و گیتی ریاست (١٤٩)

جام : کاسه و ظرفی است که در آن آشامیدنی نوشید و در اصطلاح دل عارف سالک است که مالا مال از معرفت است و گفته اند مراد از جام (بدن)، واز باده تصفیه بدن است که عارف کامل از جام باده الهی نوشد و سرشت از توحید گردد (١٥٠).

اقبال گوید :

بسکه از دون عمل محروم بود جان او وارفته معدوم بود (١٥١)

جان : روح انسانی و آدمی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلیا حق است که (( حقیقت جان آدمی قایم است بذات خود و صفات خاص خویش مستغنی است از قالب و معنی، و معنی و مرگ نه نیستی و بست )) (١٥٢).

سینهء شاعر تجلی راز حسن خیزد از سینای او انوار حسن (١٥٣)

سینه : سینه در مفهوم عرفان و صوفی صفت علم و معرفت را گویند (١٥٤).

اقبال گوید :

می زند اختر سوی منزل قدم بیش آئینی سر تسلیم خم (١٥٥) تسلیم عبارت از استقبال قضا و تسلیم بمقدرات الهی است (١٥٦). سلیم فوق مرتبت توکل و رضا است ، و این مقام حاصل نمی شود و گفته اند ( التسلیم هو الثبوت عند نزول البلاء ) (١٥٧). اقبال گوید :

کوکب دم خوی گردون زاده يك دم از ذوق نمود استاده (١٥٨) کوکب : انوار تجلیات حق در مرتبت تنزلات است ، و اول نوری که رو نماید از تجلیات و اطلاق می کنند بر مظهریت نفس کلیه چنانکه خدای متعال فرماید : (( فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ )) سورة الأنعام : ٧٦ . (١٥٩) اقبال گوید :

غافل از حفظ خودی يك دم مشو ریزه الماس شو شبنم مشو (١٦٠) غافل : کسیکه حقایق را در نیافته و فکر می کند که دریافته است غافل گویند (١٦١). اقبال گوید :

در اشرار آباد هستی اخکرم خلعتی بخشد مرا خاکستم (١٦٢) خلعتی : یعنی الطاف الهی است که سالک را برسد ، ترکیبات این اصطلاح در متون عرفانی زیاد است ، از جمله خلعت (١٦٣) . اقبال گوید :

جانم اندر بیکر فرسوده جلوه آهی است کرد آلوده (١٦٤) جلوه انوار الهی را گویند که بر دل سالک عارف، ساطع گردد و او را واله و شیدا کند و عالم و آدم همه صلوات انوار حق تعالی می باشد و همه اشعه و پرتوی از توی وجودند که در مرتبت تفصیل بطور مختلف نمودار گردیده اند (١٦٥). اقبال گوید :

قطرت آتش دهد خاشاک را شوخی پروانه بخشد خاک را (١٦٦) شوخی اشارات بجدبه الهی است و کثرت الثقافات را گویند باظهار صور و افعال (١٦٧). اقبال گوید :

حق گزید از هند عالمگیر را آن فقر صاحب شمشیر را (١٦٨) فقر عدم اختیار را گویند که علم و عمل از او مسلوب شده باشد، فقرا طائفه ای اند که مالک هیچ چیز از اسباب و احوال دنیا نباشد (١٦٩). فقر نیز چهارمین مقام عرفانی است و معنی اصطلاحی آن از دست دادن چیزی است که بدان احساس شود . فقر را از احوال قلب و امری معنوی دانسته اند و آن را به آرامش خاطر در تهیدستی تعبیر کرده اند (١٧٠).

حق سزاوار ودرست وراست وواجب وکاری است که البته واقع شود دور راستی ونامی است از نامهای خدا وراست کردن سخن درست کردن، و نزد صوفیه عبارت از ذات الله است و بمعنی ثابت هم آمده است و در عرف مطابقهء با واقع است (١٧١).

اقبال گوید :

اگر ز رمز حیات آگهی، مجوی و مگیر دلی که از خلش خار آرزو باک است (١٧٢)

رمز عبادت از معنی باطنی است که مخزون است تحت کلام ظاهری که از اهل آن بدان دست نیابد. (حیات) یعنی زندگی وحی یعنی زنده و در اصطلاح منجلی شدن بنور اقیس الهی است در ظل انوار ساطعهء او که سبب ترك علائق دنیوی و امیال شهوانی است (١٧٣).

اقبال گوید :

شبی زار نالید ابر بهار که این زندگی گریهء بیهم است (١٧٤).

بهار : مقام علم را گویند که حجاب است وکاه وجد و حال را گویند. (ابر) در اصطلاح اهل الله حجابی است که سبب فضول گردد و برده عبودیت و ربوبیت. اما در اصطلاح اهل تصوف است که ابر حجابی است سبب وصول شهود باشد بواسطهء کوشش و اجتهاد تا دلیل از آن گیرد (١٧٥).

اقبال گوید :

بخلوت خانهء لاهوت زادی ولیکن در نخ شیطان فتادی (١٧٦)

خلوت : عزلت است یا گوشه گیری، و نیز می توان گفت که خلوت عبارت از مجموعه است از چند گونه مخالفت نفس و ریاضیات از تقلیل طعام و قلت منام (١٧٧).

اقبال گوید :

غزالی با غزالی درد دل گفت ازین بس در حرم گیرم کنامی (١٧٨).

حرم مقام بیرنگی است و مقام بیخودی است، حرم دو نوع است ظاهر و باطن . ظاهر یعنی کعبه و جاهائی که در بارهء آن است که قبلهء مؤمنانست و در میان حرم باطن کعبهء ایست نشانهء نظر رحمن آن مقصد زوار و این محل انوار (١٧٩).

اقبال گوید :

نه به باده میل داری نه به من نظر گشانی عجیب این که تو ندانی ره رسم آشنائی (١٨٠)

باده نزد صوفیان نصرت الهی است و عشق منیف را نیز باده گویند. (نظر) توجه و دقت امور و حقایق موجودات است و نیز توجه الهی است بر سالك راه حق و توجه بنده است به حق و نظر دوات نظر انسانی، و نظر رحمانی آنست که تو به خود نگری و نظر رحمانی آنست که حق بتو نکرد (١٨١).

اقبال گوید :

ساحل افتاده گفت اگر چه بسی ریستم هیچ نه معلوم شد آه که من چیتم (۱۸۲)  
ساحل : استغراق و بیخودی و محو برگشتن را صحو بعد از محو و ساحل صحو گویند (۱۸۳) .  
اقبال گوید :

بنگر که جوئی آب چه مستانه می رود مانند کهکشان بگریبان مرغزار (۱۸۴)  
مستانه ، مست : فروگرفتن عشق است همه صفات درونی را و آن سکر است که عارفان کامل  
از باده هستی مطلق سرمست شده و محو الموهوم گشته و از خردی خود شوند (۱۸۵).  
اقبال گوید :

ترخان خویش طلب آتش که پیدا نیست تجلی دگری در خور تقاضا نیست (۱۸۶)  
تجلی : یعنی نور مکاشفه ایست که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می گردد و دل را می  
سوزد و مدهوش می گرداند (۱۸۷).

شريك حلقهء رندان باده پيما باش حذر زبیت پیری که مرد غوغا نیست (۱۸۸)  
رند در اصطلاح متصوفان و عرفا بمعنی کسی است که جمیع کثرات و تعینات و جویی ظاهر  
و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرد و سرفراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ مخلوقی  
بمرتبت رفیع او نمی رسد (۱۸۹).

بیعت : عبارت از تسلیم مریدست به شیخ کامل که وظائف و دستورات شیخ را بطور کامل اجرا  
کند و طریق آن مختلف و متفاوت است و در حدیث است که با حضرت رسول هفت مرتبت  
بیعت کردند (۱۹۰) .

در بتخانه زدم مُغ بچگانم گفتند آتشی در حرم افزون و تپیران آموز (۱۹۱)  
بتخانه کنایه از عالم لاهوت است که وحدت کل است یعنی مظهریت ذات احدیت است (۱۹۲) .  
مثل آئینه مشو محو جمال دگران از دل و دیده فروشوی خیال دیگران (۱۹۳)  
آئینه: قلب انسان کامل و این معنی در انسان کامل که مظهریت تام دارد اظهر است. نیز آئینه  
عبارت از مظهر است خواه علمی باشد خواه ذهنی و خواه خارجی (۱۹۴) .  
اقبال گوید :

بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است عروس لاله سر با گر شمه و ناز است (۱۹۵)  
شوریده : در اصطلاح عرفانی یعنی حیران و سرگردان از کثرت جذبات الهی (۱۹۶) .

(لاله) : نتیجهء معارف را گویند که مشاهده کنند و کنایه از چهره گلگون محبوب است که  
عاشق مهجور را داغدار کند (۱۹۷) .

اقبال گوید :

ای مسلمان دگر اعجاز آموز دیده بر خاتم تو اهرمنی نیست که نیست (۱۹۸)  
خاتم اصطلاح زبان بمعنی زینت ومهر وانگشتر است ودر اصطلاح آنست که سالک قطع مقامات کرده باشد بنتمای وبلوغ یافته بنهایت (اصطلاحات شاه) (۱۹۹) .

اقبال گوید :

بیا که دامن اقبال را بدست آریم که او ز خرقة مردشان خانقاهی نیست (۲۰۰)  
خرقة : جامهء که از پاره پارهها دوخته شده باشد وجامه ای که صوفیان می پوشند خرقة گویند.  
هجویری گوید: خرقة پوشیدن میان این طائفه معتادست وندر مجمعهای بزرگ که مشایخ بزرگ حاضر باشند این کار انجام دهند. او گوید: صوفیان در حال ودر موقع غلبهء وجد بیخبر طردند وجامه خرقة کند. ودر زبده الحقایق گوید: معنی خرقة طلب ولایت است والباس او علامت قبول شیخ وقبول شیخ علامت قبول حق واقسام خرقة پنج است، خرقةء توبه، خرقةء ارادات، خرقةء تبرک، خرقةء نصرت و... (۲۰۱)

اقبال گوید :

این خرابیات فرنگ است وز تأثیرنیش آنچه مذموم شمارند نماید محمود (۲۰۲)  
خرابیات : یکی از رموز وکنایات صوفیه وعرفاست ، طبق نظر اهل لغت جمع خرابه است ولی در اصطلاح عرفانی مقام بی خودی کامل ، ترک تعینات وتعلقات وخراب شدن وخراب کردن همهء اوصاف وعادات است (۲۰۳).

اقبال گوید :

تو اگر در نگری جز به ربانیست حیات هرکه اندر گر وصدق وصفا بود نبود (۲۰۴)  
در این بیت اقبال لاهوری اصطلاحات عرفانی چند بکار برده است از آن جمله :  
حیات : یعنی زندگی وحی یعنی زنده ودر اصطلاح متجلی شدن بنور اقدس الهی است در ظل انوار ساطعهء او که سبب آن ترک علائق دنیوی وامیال شهوانی است. صاحب منازل میگوید: حیات در اصطلاح اهل الله اسایهء به سه چیزست :

اول : حیات علم از موت جهل که او را سه نفس باشد، نفس خوف ونفس رجاء ونفس محبت  
دوم : حیات جمع از موت تعرفت که او را سه نفس باشد نفس اضطراب ونفس افتقار ونفس افتخار وسوم حیات وجود است. سوم : حیات وجود است وآن حیات بحق است وآنرا اسم نفس است نفس الهیت نفس وجود ونفس انفراد (صدق) صدق حالتی است در عبد که او را وادار می کند بر ایقاع فعل بر وجه خود با کوشش وعدم فتور وآنچه در قلب است از اعتقاد به حقایق نیز گویند. کاشانی در صدق می گوید: مراد از صدق فضیلتی است راسخ در نفس

آدمی که اقتضای توافق ظاهر و باطن سر و علانیت او کند. (صفات) در محل خود بیان شده است که صفت چیزی است که قائم بخود نباشد و از موصوف خود منفصل نشود و بیان گردید که صفات حق الهی دو قسم است. یکی صفات آن که عبارت از صفات ثابتة حق اند و اتفافی است که قدیم و ازلی... (٢٠٥)

اقبال گوید :

عشق شور انگیز را هر جاده در گوی تو بر

بر تلاش خود و چه نازد که ره سوی تو برد (٢٠٦)

شور و شوری حالت خاص را گویند که بعارف سالک دست میدهد بواسطه شنیدن کلام حق و سخنان عبرت آمیز و با حال و سماع و رقص ٢٠٧ .

اقبال گوید :

از چمن تو رُسته ام قطره شبندی به بخش خاطر غنچه و اشود کم نشود جوی تو (٢٠٨) خاطر عبارت از خطابی است که بقلب وارد شود اعم از آنکه ربانی بود یا ملکی با نفسانی یا شیطنانی بدون آنکه در قلب اقامت یابد و بعض گویند خاطر عبارت از واردی است که بدون سابقه تفکر و تدبیر در قلب پیدا شود ٢٠٩ .

اقبال گوید :

خرد از گر من صهبا بگذاری ترسید چاره کار بآن غمزه چالاک ناز (٢١٠) غمزه حالتی است که از برهم زدن و گشادن چشم مجنونان در دلربائی و عشره گری واقع می شود. و برهم زدن چشم کنایت از عدم التفات و گشادن چشم اشارت بمردمی و دلنوازی است و آثار این دو صفت که موجب خوف و رجاء است و نیز غمزه اشارت باستثناء و عدم التفات است از لوازم چشم است و فیوضات و جذبات قلبی را غمزه گویند و آن حالتی است که بر ارباب سیر و سلوک وارد می شود (٢١١) .

اقبال گوید :

نه در اندیشهء من کار زار کفر و ایمانی

نه در جان غم اندوزم هوای باغ رضوانی (٢١٢)

کفر تاریکی عالم تفرقه را گویند ٢١٣ .

اقبال گوید :

نماز بی حضور از من نمی آید نمی آید

دلی آورده ام دیگر ازین کافر می خواهی (٢١٤)

کافر : مقام تفرقه را گویند ، وکسی را که از جمع بفرق آمده باشد وصاحب مقام حال تفرقه را گویند (٢١٥) .

اقبال گوید :

مه وستاره که در راه شوق هم سفراند کرشمه سنج وادا فهم وصاحب نظراند (٢١٦)  
شوق : شوق میل مفرط است ودر اصطلاح انزعاج را گویند در طلب محبوب بعد از یافتن او وفقدان او ...وبالجمله مراد از شوق همان داعیهء محبوبست وگفته اند: ( الشوق ثمرة المحبة )  
وحال شوق وطیئه ایست که قاصدان کعبهء مراد را بمقصود می رساند ودوام آن با وام محبت پیوسته است. ذو النون گوید: ( الشوق اعلى الدرجات واعلى المقامات ) (٢١٧).

اقبال گوید :

امتحان باک مردان از بلاست تشنکان را تشنه تر کردن رواست (٢١٨)  
امتحان : عبارت از ابتلا حق است که در دلهای سلاک الی الله حلول کند یعنی خدای متعال دلهای سارین الی الله را آشفته وپراکنده می کند بواسطهء ابتلاآت خاص تا بیازماید آنها را ((لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ)) سورة الأنفال : ٤٢ . در جمع است که امتحان ابتلا دل اولیاء خواهید بگونه گونه بلاها که از حق بدان آمیز از خوف وحزن وقبض وهیبت ومانند آن چنانکه خدای تعالی فرماید : (( اُولَئِكَ الَّذِينَ اُمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَقْوَى )) سورة الحجرات : ٣ . (بلا) مراد از بلا امتحان دوستان است بانواع بلاها که هر چند بنده قوت پیدا کند قربت زیاد می شود وبلا لباس اولیاء است وغذای انبیاء حضرت رسول فرمود ( اشد البلاء بالانبياء ثم الأولیاء ثم الأمثل بالأمثل نحن معاشر الأنبياء اشد الناس بلاء ) . شبلی گوید: (( احبك الخلق لنعمائك وانا احبك لبلائك )) . صاحب لمع گوید: بلاء عبارت از ظهور امتحان حق نسبت به بندهء خود است بواسطهء ابتلاء کردن آنها با ابتلاءآت از تعذیب ورنج ومشقت (٢١٩).

اقبال گوید :

بود اندر سینهء من بانگ صور ملتی دیدم که دارد قصد گور! (٢٢٠)  
صور کنایت از نفحهء الهی است که جهان وجود مره بعد اخر از تجلیات او وجود گیرند. واحیاء وافاضهء روح وانشاء حیات میباشد، انشاء حیات نشآت عالیه که مستلزم موت است ونفحه اول اجساد می میرند وارواح زنده می شوند ودر نفحه دوم (( تقدم الأرواح قیاماً بالحق لا بذاتها )) (٢٢١).

اقبا گوید :

متاع من دل درد آشنای است نصیب من معان نارسای است  
بخاک مرفد من لاله خوشتر که هم خاموش وهم خونین نوای است (٢٢٢)

لاله : این واژه یک سمبولی آمد در شعر اقبال لاهوری که آن نزد او مظهر خارجی برای عاطفه عشق آن خاموش است بلکه از عشق دلالت می کند (۲۲۳).

### نتیجه گیری:

۱. اقبال لاهوری یکی از شاعران بزرگ زبان فارسی دوره ای جدید جهان بود . او نه فقط شاعری است بلکه دانا و عارف بود که علوم تصوف و عرفان را بطور آشکار در اشعار خود تضمین نموده است .
۲. اقبال لاهوری رسوم واداب منحرف تصوف و عرفان زمان خود را به شدت مورد انتقاد و تهاجمی قرار داده است .
۳. اقبال دو چشمه اصلی فکر دارد: یکی فرهنگ عرفان ایران و دیگری صدر اسلام به نشانه این دو سر چشمه فکری از کتابهای خود را زبور عجم و دیگری ارمغان حجاز آنچه مورد رستاخیز مشرق است. و برای این منظور دو منبع طلب فیض می کند.
۴. اقبال به جبر تاریخ کار ندارد. معتقد است که هر قوم در هر زمان به نیروی شور و ایمان می تواند منشأ کردارهای بزرگ باشند. به خود آیند و پرکرد این معبد فکری عاطفی اسلامی - عرفانی یا حجاز و ایران حلقه بزنند.
۵. عرفانی که او توصیه می کند عرفانی گرم و پویاست، از تنبلی و تسلیم و بیکارگی بشدت بیزار است در واقع جوهر عرفان را می جوید نه پیرایه های که صوفیان در برابر انسان شرقی خود می گذارد. آنست که پس از اعتقاد محکم به اسلام کار وسادگی و قناعی و عزت نفس را در پیش گیرد واز مرگ نترسد.
۶. اقبال تمام معضلات و بد بختی های جوامع اسلام را از چشم برخی از شاعران و عارفان عجم می داند . او دعوت به جنبه ای مثبت در زندگی می کرده است .
۷. اقبال ارادت مخصوص به بسیاری از اعلام تصوف و عرفان داشت ؛ لذا ذکر بسیاری از ایشان در اشعار اقبال آمده است .
۸. اقبال بسیاری از رموز و اصطلاحات تصوف را ادرشعار خود به معانی عرفانی بکار برده بود . او بطور همیشگی از میراث تصوف و عرفان گذشته استفاده می نموده است .
۹. اقبال از شیوه تمثیل مولانا ونحوه وارد شدن وی از افسانه سرایی به بیان معارف و عرفان و مقاصد اصلی خویش ولی روی کرده می توان گفت اثری که مولانا در شیوه سخن سرایی و اقبال نهاده. لیکن در این مقام همین قدر گفته می شود که چون مثنوی مولانا در بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور سروده شده بود علامه اقبال نیز قسمت اعظم یا شاید پیش از نیم اشعارش را در این بحر سرود و تقریباً تمام مثنوی های وی بدین وزن سروده شده است.

## الهوامش والمصادر:

- (١) ر.ك : در باره زندگی آثار واندیشه های محمد اقبال لاهوری :محمود حکیمی : شرکت انشارات قلم : چاپ دوم : ١٣٨١هـش : ١٣-١٨ .
- (٢) ر.ك : العلامة محمد اقبال حياته وآثاره : د. أحمد معوض : ١٤ .
- (٣) ر.ك : فلسفة اقبال : د.علي حسون : دوما : سورية : مكتبة الاحسان : ط٣ : ٢١ .
- (٤) ر.ك : همان منبع قبلی : ٢٣ .
- (٥) ر.ك : اقبال كامل : عبد السلام ندوی : ١٩٤٨ : ٣ .
- (٦) ر.ك : اقبال در راه مولوی : دكتور سيد محمد اكرم لاهور : ١٩٧٠ : ٢ .
- (٧) ر.ك : العلامة محمد اقبال حياته وآثاره : د. أحمد معوض : ١٩٨٠ : ٩ .
- (٨) ر.ك : در مدرسه اقبال لاهوری : محمود حکیمی : شرکت انشارات قلم : چاپ دوم : ١٣٨١هـش : ٥٢ .
- (٩) ر.ك : اقبال لاهوری : مجتبی مینوی : تهران : ١٣٣٧ ش : ٧ .
- (١٠) ر.ك : محمد اقبال سيرته وفلسفته وشعره : عبد الوهاب عزام : ١٩٥٤ : ١٨ .
- (١١) ر.ك : در مدرسه اقبال لاهوری : ٥٢ .
- (١٢) ر.ك : اقبال الشاعر الثائر : نجيب الكيلاني : الشركة العربية للنشر : ط١ : القاهرة : ١٩٥٩ : ٨ .
- (١٣) ر.ك : در مدرسه اقبال لاهوری : ٥٣ .
- (١٤) ر.ك : اقبال كامل : عبد السلام ندوی : ٦ .
- (١٥) ر.ك : محمد اقبال سيرته وفلسفته وشعره : عبد الوهاب عزام : ٢٥ .
- (١٦) ر.ك : همان منبع قبلی : ٥٣ .
- (١٧) ر.ك : محمد اقبال سيرته وفلسفته وشعره : عبد الوهاب عزام : ٢٥ .
- (١٨) ر.ك : العلامة محمد اقبال حياته وآثاره : د. أحمد معوض : ٦٧ .
- (١٩) ر.ك : اقبال متفكر وشاعر اسلام : محمد فقی مقتدری : سال ١٣٢٦ : ٣٨ .
- (٢٠) ر.ك : اقبال متفكر وشاعر اسلام : محمد فقی مقتدری : ٤٨ .
- (٢١) ر.ك : برگزیده اشعار محمد اقبال : محمد علی اسلامی : انتشارات امیر کبیر : تهران : ١٤١، ١٣٨١-١٤٤٤ .
- (٢٢) ر.ك : اقبال متفكر وشاعر اسلام : محمد تقی مقتدری : ص٦٩ .
- (٢٣) ر.ك : همان منبع قبلی ، ص٧٢ .
- (٢٤) ر.ك : برگزیده اشعار محمد اقبال، ص١٧٧ .
- (٢٥) ر.ك : اقبال متفكر وشاعر اسلام، محمد تقی مقتدری : ٨٩ .
- (٢٦) ر.ك : برگزیده اشعار محمد اقبال : ١٠١ .
- (٢٧) ر.ك : همان منبع قبلی : ١٩٧ .
- (٢٨) ر.ك : همان منبع : ٥٦ .
- (٢٩) کلیات مولانا اقبال لاهوری : ٤٦٤ .
- (٣٠) ر.ك : محمد اقبال سيرته وفلسفته وشعره : د.عبد الوهاب عزام : ٤٤ . الأعلام الخمسة للشعر الإسلامي : ترجمة من الأوردية والفارسية نظما ونثرا : محمد حسن الأعظمی و الصاوی علی شعلان : حَقَّقَه : الدكتور مصطفى غالب : مؤسسه عز الدين للطباعة والنشر : ١٤٠٢هـ - ١٩٨٢ : ١٩ .
- (٣١) ر.ك : محمد اقبال سيرته وفلسفته وشعره : د. عبد الوهاب عزام : ٤٤ .

- (٣٢) رك : مقدمه ای بر مبانی عرفان وتصوف سید ضیاء الدین سجادی: چاپ ششم ١٣٧٦ش : (سمت ١)
- (٣٣) همان منبع قبلی : همان صفحه .
- (٣٤) الرسالة القشيرية : أبو القاسم القشيري : ج ١ : مصر : ١٣٥٩ هـ : ١٣٧-١٤٠ . ترجمه رساله قشیریه ، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر : انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب : ١٣٤٥ هـ : ٤٦٧-٤٦٨
- (٣٥) ر.ک : مقدمه ای بر مبانی عرفان وتصوف : ١ .
- (٣٦) ر.ک : مصباح الهدایة : عز الدین محمود کاشانی : مقدمه ، تصحیح جلال الدین همائی : ٦٣ - ٨٢ .
- (٣٧) . کشف اصطلاحات الفنون : محمد علی التهانوی : تصحیح محمد وجیه ، عبد الغنی ، و غلام قادر : ج ١ : چاپ هند : انتشارات کتابفروشی خیام : ١٣٤٦ هـ : ٨٤١ .
- (٣٨) أسرار التوحید : محمد بن منور : تصحیح دکتر ذبیح الله صفا : امیر کبیر : ٢٩٧ - ٣٠٩ .
- (٣٩) ر.ک : کشف المحجوب : علی بن عثمان هجویری گلابی : تصحیح ژوکوفسکی : به اهتمام محمد عباسی : انتشارات امیر کبیر : ١٣٣٦ : ٤١ .
- (٤٠) ر.ک : کشف المحجوب : علی بن عثمان هجویری گلابی : ٤٢ .
- (٤١) ر.ک : اللمع فی تاریخ التصوف الاسلامی : ابو نصر عبد الله بن علی السراج ( ٣٧٨ هـ ) : القاهرة : المكتبة الوقفية : إشراف توفیق شعلان : ٣٠ .
- (٤٢) ر.ک : کشف المحجوب : علی بن عثمان هجویری گلابی : ٤٤ .
- (٤٣) کشف اصطلاحات الفنون : محمد بن علی التهانوی : ج ١ : ٨٣٩ - ٨٤٠ . کشف المحجوب : ٤٠ .
- (٤٤) لغتنامه : علی اکبر دهخدا : حرف ع : ١٨٠ .
- (٤٥) ر.ک : عرفان وسعدی : نوشته ای دکتر عباس خیر آبادی : چاپ اول : ١٣٨٥ هـ : ٨٢ .
- (٤٦) فرهنگ گلشن بر اساس مفاتیح الاعجاز : دکتر عطا محمد راد منش : چاپ اول : ١٣٨٦ هـ : ١٥٦ .
- (٤٧) ر.ک : تمقدمه ای بر مبانی عرفان وتصوف : دکتر سید ضیاء الدین سجادی : ٩ .
- (٤٨) مولوی نامه ( مولوی چه می گوید ) : جلال الدین همائی : ج ١ : انتشارات شورای عالی فرهنگ وهنر : ١٣٥٤ - ١٣٥٥ هـ : نمط نهم : ٤٣٠ .
- (٤٩) ر.ک : مقدمه ای بر مبانی عرفان وتصوف : د. سید ضیاء الدین سجادی : ٨ .
- (٥٠) ر.ک : سعدی و عرفان : دکتر عباس خیر آبادی : ٣٩
- (٥١) ر.ک : ارزش میراث صوفیه : دکتر علی عبد الحسین زرین کوب : مؤسسه انتشارات امیر کبیر : تهران : ١٣٨٥
- (٥٢) ر.ک : فلسفة اقبال : د. علی حسون : ٦٢ .
- (٥٣) ر.ک : فلسفة اقبال : د. علی حسون : ٥٩ - ٦٣ .
- (٥٤) کلیات مولانا اقبال لاهوری : عبد الله اکبریان راد : انتشارات الهام : چاپ دوم : ١٣٨٦ هـ : ٤١٥ .
- (٥٥) همان منبع قبلی : ٤٨٤ .
- (٥٦) همان منبع قبلی : همان صفحه .
- (٥٧) همان : ٦٩ .
- (٥٨) کلیات مولانا اقبال لاهوری : ٩٩ .
- (٥٩) همان منبع قبلی : ٤٧٥ .
- (٦٠) همان منبع قبلی : همان صفحه .
- (٦١) همان منبع : ٤٨٢ .

- (٦٢) كليات مولانا اقبال لاهوري : ٤٦٤ .
- (٦٣) همان منبع قبلي : ٥١٢ .
- (٦٤) همان منبع قبلي : ٤٨٤ .
- (٦٥) كليات مولانا اقبال لاهوري : ٣١٩ .
- (٦٦) همان منبع قبلي : ٤٧٨ .
- (٦٧) همان منبع : ٣١٧ .
- (٦٨) همان : ٣٣١ .
- (٦٩) همان : ٣٠٨ .
- (٧٠) همان : ٣٢٢-٣٢١ .
- (٧١) كليات مولانا اقبال لاهوري : ٣٢٣ .
- (٧٢) همان منبع قبلي : ٤٨٥ .
- (٧٣) همان منبع قبلي : ٣١٨ .
- (٧٤) همان منبع : ٣٨٦ .
- (٧٥) همان : ٣٤٦ .
- (٧٦) همان : ٣٥١ .
- (٧٧) همان : ٣٨٦ .
- (٧٨) همان : ٣٨٧ .
- (٧٩) همان : ٤١٦ .
- (٨٠) همان : ٣٣١ .
- (٨١) كليات مولانا اقبال لاهوري : ٤٠٧ .
- (٨٢) همان منبع : ٤٠٧ .
- (٨٣) همان : ٤٥٠ .
- (٨٤) همان : ٣٨٦ .
- (٨٥) همان : ٤٦٤ .
- (٨٦) همان : ٣٨٧ .
- (٨٧) كليات مولانا اقبال لاهوري : ٣٦٤ .
- (٨٨) همان منبع : ٤٨٣ .
- (٨٩) همان : ٤٨٣ .
- (٩٠) همان : ٤٨٤ .
- (٩١) همان : ٥٠٧ .
- (٩٢) همان : ٩٤٦ .
- (٩٣) ر.ك : عرفان وسعدى : دكتور عباس خير آبادى : ١٢٨ .
- (٩٤) ر.ك : عرفان وسعدى : دكتور عباس خير آبادى : ١٢٨ .
- (٩٥) ر.ك : مفاتيح الاعجاز فى شرح گلشن راز : شمس الدين محمد بن يحيى لاهيجى : تصحيح : محمد رضا برزگر خالقي وعفت كيراسى : انتشارات زوار : ايران : ١٣٧١ش : ٧ .
- (٩٦) ر.ك: فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفانى . د. سيد جعفر سجادى : ١٣٥٤ : ٣٣١ .

- (٩٧) ر.ك : در شناخت اقبال، مقاله ( بعد عرفانی شخصیت اقبال): دکتر محمد علی شیخ الإسلام : ٢٧٥.
- (٩٨) ر.ك : شناخت اقبال : دکتر محمد علی شیخ الإسلام ١٧٨.
- (٩٩) كشف المحجوب : علي بن عثمان هجويري : ٢٧ .
- (١٠٠) کلیات مولانا اقبال لاهوری : ٣١٦ .
- (١٠١) همان منبع قبلی : ٤١٦ .
- (١٠٢) همان منبع : ٤٨٥ .
- (١٠٣) همان : ٤٨٢ .
- (١٠٤) همان : ٥١٢ .
- (١٠٥) کیمیای سعادت : امام غزالی : ١٣٨٨ : ٤٠٣ .
- (١٠٦) کلیات مولانا اقبال لاهوری : ٥٠٩ .
- (١٠٧) کلیات مولانا اقبال لاهوری : ٥٠٧ .
- (١٠٨) همان منبع قبلی : ٤١٦ .
- (١٠٩) همان : ٣٦٣ .
- (١١٠) کلیات اقبال : چاپ غلام علی پلیترز: لاهور : چاپ دوم : ١٩٢٥ : ٥.
- (١١١) ر.ك : مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف : دکتر ضیاء الدین سجادی : ٢٦٩ .
- (١١٢) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی . د. سید جعفر سجادی: ٢٢٩.
- (١١٣) کلیات اقبال : ٧.
- (١١٤) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ٣٢٥ .
- (١١٥) کلیات اقبال : ٨ .
- (١١٦) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ١٥٢ .
- (١١٧) کلیات اقبال : ٩ .
- (١١٨) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی . د. سید جعفر سجادی: ٢٩٥.
- (١١٩) ر.ك : همان منبع قبلی: ١١٥ .
- (١٢٠) کلیات اقبال : ٩ .
- (١٢١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ٢٨٩ .
- (١٢٢) کلیات اقبال : ٨ .
- (١٢٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ٢٨٥ .
- (١٢٤) ر.ك : تبیین حقائق عرفانی و معرفت شناسی در ساقی نامه های ادب فارسی : ٣٤ . فصلنامه ادبیات تطبیقی - سال اول - شماره دوم - تابستان ١٣٨٦ هـش : دانشگاه آزاد اسلامی .
- (١٢٥) کلیات اقبال : ٩ .
- (١٢٦) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ١٥٢ .
- (١٢٧) کلیات اقبال : ٩ .
- (١٢٨) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ٢٦٤ .
- (١٢٩) کلیات اقبال: ٩ .
- (١٣٠) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی : ٤٥٧ .
- (١٣١) کلیات اقبال: ١٩ .

- (١٣٢) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٩١ .
- (١٣٣) كلييات اقبال : ١٩ .
- (١٣٤) كلييات اقبال : ٤٠٩ .
- (١٣٥) ر.ك : فرهنگ مصطلحات عرفا : سيد جعفر سجادي ج١ : انتشارات كتابفروشي بوذر جمهرى ، مصطفى  
٣٠٨ ش : ١٣٣٩ :  
(١٣٦) كلييات اقبال : ٢٥ .
- (١٣٧) كلييات مولانا اقبال لاهورى : ٢٠٠ .
- (١٣٨) ر.ك : عرفان وتصوف : دكتور محمد حسن حائري : انتشارات بين المللى الهدى : (سمت) : چاپ اول : ١٣٨٢ ش :  
٧٥ .
- (١٣٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٤١٨ .
- (١٤٠) كلييات اقبال : ٢٦ .
- (١٤١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٩٣ .
- (١٤٢) كلييات اقبال : ٢٧ .
- (١٤٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٦٢ .
- (١٤٤) كلييات اقبال : ٢٧ .
- (١٤٥) كلييات مولانا اقبال لاهورى : ١٦٣ .
- (١٤٦) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٨٢ .
- (١٤٧) كلييات اقبال : ٢٩ .
- (١٤٨) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٥١ .
- (١٤٩) كلييات اقبال : ٣٢ .
- (١٥٠) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٤٨ .
- (١٥١) كلييات اقبال : ٣٣ .
- (١٥٢) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٥١ .
- (١٥٣) كلييات اقبال : ٣٥ .
- (١٥٤) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٧٦ .
- (١٥٥) كلييات اقبال : ٤١ .
- (١٥٦) ر.ك : تاريخ تصوف در اسلام : دكتور قاسم غنى : انتشارات زوار : چاپ يازدهم : تهران : ١٣٨٩ ش : ٥٦٠ .
- (١٥٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٢٧ .
- (١٥٨) كلييات اقبال : ٥٥ .
- (١٥٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٩٦ .
- (١٦٠) كلييات اقبال ، ص ٥٥ .
- (١٦١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٤٨ .
- (١٦٢) كلييات اقبال : ٨٢ .
- (١٦٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٩٥ .

- (١٦٤) كليات اقبال : ٨٣ . .
- (١٦٥) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٥٤ .
- (١٦٦) كليات اقبال : ص ٨٥ .
- (١٦٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٩١ .
- (١٦٨) كليات اقبال : ٩٨ .
- (١٦٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٦٣ .
- (١٧٠) ر.ك : عرفان وتصوف : دكتور محمد حسن حائري : ٦٢ .
- (١٧١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٧٥ .
- (١٧٢) كليات اقبال : ٩٤ .
- (١٧٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٣٤ .
- (١٧٤) كليات اقبال : ٩٦ .
- (١٧٥) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٠٦ .
- (١٧٦) كليات اقبال ، ص ٢٦٧ .
- (١٧٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٩٦ .
- (١٧٨) كليات اقبال : ٢٩٣ .
- (١٧٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٦٩ .
- (١٨٠) كليات اقبال، ص ٢٩٦ .
- (١٨١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٨٦ .
- (١٨٢) كليات اقبال : ٢٩٨ .
- (١٨٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٥١ .
- (١٨٤) كليات اقبال، ص ٢٩٩ .
- (١٨٥) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٤٣١ .
- (١٨٦) كليات اقبال : ٣٢٨ .
- (١٨٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١١٨ .
- (١٨٨) كليات اقبال : ٣٢٩ .
- (١٨٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٣٤ .
- (١٩٠) ر.ك : همان منبع قبلي : ١٥٨ .
- (١٩١) كليات اقبال، ص ٣٢٨ .
- (١٩٢) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٩١ .
- (١٩٣) همان منبع قبلي : ٣٤٤ .
- (١٩٤) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٨ .
- (١٩٥) كليات اقبال : ٣٤٧ .
- (١٩٦) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٩١ .
- (١٩٧) فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٤٠١ .
- (١٩٨) كليات اقبال : ٣٥١ .
- (١٩٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٨٥ .

- (٢٠٠) كليات اقبال : ٣٥٢ .
- (٢٠١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٩٥ .
- (٢٠٢) كليات اقبال : ٣٨٣ .
- (٢٠٣) ر.ك : مقدمه ای بر مبانی عرفان وتصوف : دکتر سید ضیاء الدین سجادی : ٢٧٤ .
- (٢٠٤) كليات اقبال : ٣٨٣ .
- (٢٠٥) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٨١ .
- (٢٠٦) كليات اقبال : ٣٩٧ .
- (٢٠٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٩١ .
- (٢٠٨) كليات اقبال : ٤١٩ .
- (٢٠٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ١٨٥ .
- (٢١٠) كليات اقبال : ٤٢١ .
- (٢١١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٥١ .
- (٢١٢) كليات اقبال : ٤٢٥ .
- (٢١٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٩٢ .
- (٢١٤) كليات اقبال : ٤٢٥ .
- (٢١٥) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٨٧ .
- (٢١٦) كليات اقبال : ٤٤٥ .
- (٢١٧) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٢٩١ .
- (٢١٨) كليات اقبال : ٦٧١ .
- (٢١٩) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٦٠ .
- (٢٢٠) كليات اقبال : ٧١١ .
- (٢٢١) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٣٨٠ .
- (٢٢٢) كليات اقبال : ٨٩٣ .
- (٢٢٣) ر.ك : فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبيرات عرفاني : ٤٠١ .

**Resources:**

1. secrets of al-tawhid ,Mohamed bin manour,Correction doctor thehbin allah safa:amer kabir.
2. iqbal at road mallow :doctor mr mohomed akram Lahori:1970.
3. iqbal kaml,abd al salam hedoi:1948.
4. iqbal lahori ,mugtabamenoe:Tahran:1337.
5. iqbal thoughtful and a poet islam: Mohamed.feki,mktdree:year 1336.
6. an introduction a poetes Mohamed iqbal : Mohamed ali islami,diffusion amier kabir:tahran:1381
7. History of Sufism in islam,doctor kasim gane diffusion zuar: Edition eleventn:Tahran 1389
8. Saadi and Gratitude ,writing Doctor Abbas khairy Abadi,first Edition:1385.
9. Sufism and Gratitude: doctor Mohamed Hassan Haeri Diffusion between boredom(smt):First Edition1382.
10. farhank Kalash Based on keys Aagaz Doctor Atta Mohamed Radmanch , first Edition,1386.

**Sources Arabic:**

1. Medio five a poetes islam: translation from urdu Language and Persian.Mahamed Hassan Aizme and alsauoe Ali Ahaalan :Corporation,Izz al – Din 1982.
2. Iqbal therebellious Nagib al Kilani Arab publisning Company first edition Cairo-1959.
3. philosophy Iqbal:Doktor, Ali Hassoun.Drama Syrian library al ihsan. Edition 3.
4. mahamed iqbal and philosophy curriculum vitae and A poet :Abdul Whab Azzam :Publications of Pakistan, 1373.